

متن رساله جوابیه محدث نوری به اشکالات بر فصل الخطاب، بر اساس نسخه دستنویس مؤلف

کاظم استادی (دانشآموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث از دانشگاه قرآن و حدیث)

kazemostadi@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۸)

چکیده:

محدث نوری در سال ۱۲۹۲ق کتاب فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب را نگاشت و در آن دلایلی بر تحریف قرآن ارائه نمود. از میان ردیه‌هایی که بر آن نوشته شد، طبق اسناد موجود و بنابر نقل آفابزرگ تهرانی و برخی دیگر به تبع او، محدث نوری فقط به یکی از ردیه‌ها، یعنی کشف الإرتیاب پاسخ داده است. اما در پژوهش‌های جدید، مشخص شده است که آفابزرگ در شناسایی و معرفی این رساله به عنوان رد کتاب کشف الإرتیاب اثر شیخ محمود معرب تهرانی (ز ۱۳۰۳ق)، اشتباه نموده است. رساله جوابیه حاجی نوری، از جهات مختلف تاریخی و علمی، برای روشن شدن برخی مسایل مطرح شده پیرامون شخص وی و نیز مسأله تحریف قرآن، مهم بوده و لازم است که در دسترس محققان قرار گیرد. این رساله بیست صفحه‌ای، پاسخ به این سه شبهه مستشکل بر فصل الخطاب است: ۱- با اثبات تحریف قرآن، این کتاب بی اعتبار می‌گردد. ۲- با اثبات تحریف، انتساب قرآن به پیامبر ﷺ منتفسی می‌شود. ۳- با اثبات تحریف، معجزه‌ای برای آن حضرت ثابت نمی‌شود. در مقاله حاضر، متن اصلی دستخاط محدث نوری با شرح و توضیحاتی از محقق، ارائه می‌گردد که در آن، حاجی نوری ایرادات مستشکل بر فصل الخطاب را پذیرفته و مفصل‌اً بدان‌ها پاسخ گفته است.

کلیدواژه‌ها: عدم تحریف قرآن، فصل الخطاب، رساله ردیه، کشف الإرتیاب، معرب تهرانی.

۱- مقدمه

محدث نوری در سال ۱۲۹۲ق. و در سن ۳۸ سالگی، کتابی تحت عنوان فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب نگاشت؛ که در سال ۱۲۹۸ق منتشر شد. وی در این کتاب و با

تمسّک به برخی از روایات و بعضی استدلال‌های کلامی، دلایلی در تحریف قرآن ارائه نموده است. محدث نوری در این کتاب، بیش از هزار روایت و حدیث نقل نموده است. از این جهت، فصل الخطاب کتابی حدیثی محسوب می‌گردد و البته بیشتر این روایات، در برخی نوشه‌ها، مقالات و پایان‌نامه مورد بررسی و اعتبارسنجی قرار گرفته‌اند (به عنوان نمونه‌ن. ک: استادی، ۱۳۹۶ش: ۵۲-۹).

حاجی نوری در دیباچه کتاب خود نوشتند است: «این کتابی است لطیف که در اثبات تحریف قرآن، و فضای اهل جور و عدوان فراهم آورده‌ام و آن را فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب‌الرباب نام نهادم و بر سه سرآغاز و دو باب قرار دادم» (نوری، ۱۴۹۸ق: دیباچه). وی در مجموع، وقوع اضافات و تبدیل در حد «کلمه و حروف» قرآن را باور دارد و اعتقاد ندارد که سوره یا آیه‌ای به قرآن اضافه شده یا تبدیل شده است. اما در مسأله وقوع حذف و تغییر ترتیب قرارگیری در قرآن، معتقد است که در تمامی انواع و اشکال آن، یعنی در سوره، بخشی از سوره، آیه، بخشی از آیه، حروف و ... حذف و تغییر ترتیب، رخداده است (نوری، ۱۴۹۸-۲۳) - ۲۵). همچنین، ایشان در خصوص غیر آیات احکام، این نظر را اختیار کرده است که: «در قرآن، تتفیص حاصل شده است به طوری که ما عین آن را نمی‌دانیم؛ اما نزد اهلش مشخص و موجود می‌باشد. بلکه از خبری که آنها را در کتاب مفصل‌ذکر کرده است، علم اجمالی به ثبوت فقط نقص، حاصل است.» (تهرانی، ۱۴۰۸ق: ۲۳۲/۱۶؛ نیز: ۲۲۰/۱۰).

پس از نشر کتاب فصل الخطاب، ردیه‌هایی درباره این اثر نوشته شد. از میان این ردیه‌ها، طبق اسناد موجود و بنابر نقل آقا بزرگ تهرانی (تهرانی، ۱۴۰۸ق: ۲۳۲/۱۶؛ نیز: ۲۲۰/۱۰) و به تبع او، نقل برخی دیگران، محدث نوری فقط به یکی از آنها، یعنی کشف الإرتیاب، پاسخ داده است. اما در بررسی‌های جدید، مشخص شده است که آقا بزرگ تهرانی در شناسایی و معرفی این رساله به عنوان «رد کتاب کشف الإرتیاب»، اشتباه نموده است و این رساله فارسی، ارتباطی به کتاب شیخ محمود معرب تهرانی (ز ۱۳۰۳ق) صاحب کشف الإرتیاب ندارد (استادی، ۱۴۰۰ش: سراسر متن). رساله محدث نوری، در جواب یکی از ارکان اعاظم حوزه است که البته در شهر سامرا نمی‌زیسته و از نظر فکری و مسائل عقیدتی ولایی، نگاه متفاوتی با محدث نوری داشته است (نوری، ۱۳۰۳ق: ۱).

رساله جواييه محدّث نوري، در ربیع الاول ۱۳۰۳ق، در شهر سامرا و به درخواست ميرزا محمد حسن شيرازى (۱۳۱۲ق) نگارش شده است. اين پاسخ حاجى نوري، حدود بيسىت صفحه است و تحت چند عنوان، در برخى كتابخانه ها، فهرست نويسي شده است. مانند: «الرّد على كشف الإرتياط»، «رساله فى جواب عن شبّهات كشف الإرتياط»، «رساله جواييه محدّث نوري»، «جواب ايرادات ميرزا شيرازى بر فصل الخطاب». همچنین، جدائى از نسخه دست خط مؤلف (كه نسخه اصلی و اقدم نسخه هاست)^۱، چهار نسخه خطی از اين رساله، شناسايي شد که همگي معرفى شده اند (استادى، ۱۴۰۰ش: سراسر متن).

چون اين رساله، از جهات مختلف تاریخي و علمی، برای روشن شدن برخى از مسایل مطرح شده پيرامون محدّث نوري و نيز مسأله تحریف قرآن، بسیار مهم است؛ لازم است بر اساس نسخه دستخط مؤلف (استادى، ۱۴۰۰ش: ۵)، در دسترس محققان و پژوهشگران قرار گيرد.

اما پيش از مطالعه رساله جواييه، لازم به توضیح است که رساله محدّث نوري، متنی يکسره و بدون تيتر بندی و ارجاعات دقیق و كامل است. بنابراین، تيترها، ارجاعات و توضیحات درون متنی (که همگی در قالب قرار گرفته اند)، و نيز پاراگراف بندی متن، از محقق می باشد.

۲- [پيشگفتار]

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآلـه الطـاهـرـين. در محرم سنـه هـزار و سـيـصـدـ وـسـهـ، كـهـ اـزـ زـيـارتـ غـدـيرـ وـعـرـفـهـ، اـزـ نـجـفـ اـشـرـفـ وـكـربـلـاـيـ مـعـلـىـ مـرـاجـعـتـ نـمـوـدـمـ، بـهـ مـقـرـ مـأـلـوـفـ بـلـدـهـ طـيـبـهـ سـرـمـنـ رـايـ عـلـىـ مـشـرـفـهـ آـلـافـ التـحـيـةـ وـ الشـاءـ، جـنـابـ مـسـطـابـ حـجـةـ الـاسـلامـ وـ الـمـسـلـمـينـ وـ تـاجـ الـعـلـمـاءـ وـ تـاجـ الـعـلـمـاءـ وـ سـيدـ الـمـحـقـقـينـ وـ آـيـةـ اللـهـ فـيـ الـأـرـضـينـ اـسـتـادـنـاـ الـأـعـظـمـ وـ طـوـدـ الـعـلـمـ الـأـشـمـ الحاجـ مـيرـزاـ مـحـمـدـ حـسـنـ الشـيـرـازـىـ، مـتـعـ اللـهـ الـمـسـلـمـينـ بـطـولـ بـقـائـهـ، اوـراقـىـ اـبـراـزـ فـرـمـوـدـنـدـ کـهـ درـ آـنـ ثـبـتـ بـودـ بـعـضـیـ اـيـرـادـاتـ بـرـ کـتابـ «ـفـصـلـ الـخـطـابـ»ـ حقـیرـ کـهـ نـزـدـ اـیـشـانـ فـرـسـتـادـهـ بـودـنـدـ، وـ مـسـتـدـعـیـ جـوـابـ شـدـنـ.

۱. به تازگی نسخه دستنویس مؤلف، به لطف جناب آقای آشتیانی، در كتابخانه آيت الله حکیم نجف اشرف، شناسایي شده است.

جناب ایشان فرمودند: اگر چه جواب این شباهت، واضح [است]، ولکن محض خوف سریان آن در عوام و عجز ایشان از جواب [مناسب است که پیشاپیش، پاسخی گفته شود]. علاوه بر آنکه [صاحب] مرسل اوراق [فرستاده شده] از ارکان اعظم [بود] و اجابت مسئولش، متحتم و لازم بوده. [پس] ملخص آن ایرادات [فرستاده شده] را در ضمن سه شببه در آورده، جواب آن را معجلًا [و] مختصرًا نوشته، ارسال داریم.

حسب الامر امثال نموده، در نهایت ایجاز و اختصار نوشتیم و به نظر انور [میرزا شیرازی رساندم. [ایشان، متن رساله را] تحسین فرمودند. امید [است] که پس از مطالعه و نظر منصفانه در آن، برای احدی، ریبه و شکی نماند؛ و [البته] از جواب بعضی از سخنان غیرلایق به اهل علم و تقوی که در آنجا داشت، کریمانه اعراض کردم که «وَإِذَا مَرَّوْا بِاللّٰغٍ مَرَّوْا كَرَاماً» و «بِاللّٰهِ التَّوْفِيقُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ». پس می‌گوئیم:

۳- سؤال اول: با اثبات تحریف، قرآن بی اعتبار می‌گردد

«یهود[یان خیالی] اعتراض کردند بر مسلمانان که شما بر ما طعن می‌زدید که تورات شما محرف و از این جهت بی اعتبار [است]، و خود می‌گویید [که] قرآن ما محرف است. پس [شما] با تورات [ما]، در بی اعتباری [کتاب]، شریک [هستیم] و شما با ما در این طعن، یکسان باشید».

۱-۳- جواب

۱-۱- معنای تحریف در قرآن و تورات، متفاوت است

مبنا این اعتراض، مغالطه‌ای است در لفظ تحریف، چه مراد از آن در حق قرآن، سقوط پاره [ای] از سور و آیات و کلمات است که سبب است برای دارا نبودن موجود «تمام آنچه نازل شد» بر سبیل اعجاز، که [البته] محفوظ است در نزد امام عصر و فقدان آنها، صدمه و ضرری نزد، [نه] به اعجاز [قرآن] موجود، و نه به احکام [آن]، چنانچه [توضیح آن، بعداً] بیاید.

و مراد از آن [تحریف] در حق تورات، گاهی همین معنی است [که پاره‌ای از سور و آیات و کلمات تورات ساقط شده]، چنانچه در بسیاری از اخبار استعمال فرموده‌اند و کسی آن

[تحریف حذفی] را سبب بی اعتنایی نشمرده [است]؛ بلکه سببیش اموری چند است که هر یک، خود سبب بی اعتباری [تورات گشته است] و بر هر کدام [آن حالات و موارد] و بر تمام این[ها]، لفظ [تحریف] را گاهی اطلاق کنند و در هیچیک از آنها، قرآن مجید [شباهت و شراکتی ندارد [تا باعث بی اعتباریش شود].

۱-۲-۳- دلایل تفاوت معنای تحریف در قرآن و تورات]

[در این باره، چند مطلب گفتنی است:]

[دلیل اول: تألیف تورات موجود، قرن‌ها بعد از موسی ﷺ بوده است]

اول [آنکه،] ظهور جمله [ای] از قرآن که دلالت می‌کند بر اینکه تألیف تورات موجود، قرن‌ها بعد از [وفات] جناب موسی ﷺ بوده و بسیاری از آنها را شیخ رحمت الله هندی [م ۱۳۰۸ق]، مجاور مکه معظمه، در کتاب اظهار الحق مطبوع در اسلامبول، جمع کرده [است]. بلکه در آنجا، از داکتر سکندر کیدس که از فضلاء مسیحیه است نقل کرده [هندي، ۱۴۱۳ق: ۴۵/۱] که در دیباچه سبیل جدید خود گفت: ثابت شده برای من به ظهور ادله خفیّه، سه امر بر نحو جزم:

اول آنکه، تورات موجود، از تصنیف موسی ﷺ نیست.

دوم اینکه، کتاب [تورات موجود] در کنعان یا در اورشلیم نوشته شده، یعنی در عهد موسی ﷺ که بنی اسرائیل در صحراء بودند، نوشته نشده [است].

سیم آنکه، ثابت نشده تألیف آن پیش از سلطنت داود ﷺ، و نه بعد از زمان حزقيا [باشد] بلکه مناسبت دارد تألیف آن به زمان سليمان ﷺ، یا در زمان قریب به زمان آن جناب، در آن وقت که هومر شاعر [قرن ۷ یا ۸ قبل از میلاد] بوده [است].

و حاصل اینکه، تألیف آن [کتاب] پانصد سال بعد از وفات موسی ﷺ بوده؛ پس مؤلف آن مجهول، و با جهل به مؤلف، اعتباری به آن [کتاب] نیست.

[دلیل دوم: مطالب ناروا و اضافی در تورات کنونی موجود است]

دوم آنکه، بر فرض تسلیم صدق نسبت [کتاب به حضرت موسی]، مطالب بسیاری در آن درج شده، که عقلاً و نقاً جایز نیست نسبت دادن آنها، به هیچ موحدی، چه رسد به نبی

و وحی آسمانی. مثل نسبت شرب خمر و مستی به جناب نوح علیه السلام در باب نهم از سفر تکوین؛ و شرب خمر و مستی وزنا با دو دختر خود، به جناب لوط علیه السلام، بلکه حامله شدن آنها؛ و انتهاء نسبت داود و سلیمان و عیسی علیهم السلام به اولاد آنها از آن زنا (نعموذ بالله) [در] باب ۱۹ [تورات موجود]؛ و نسبت سه دروغ به جناب یعقوب علیه السلام، و گول زدن آن جناب، اسحاق را در گرفتن نبیت؛ و نسبت دادن به هارون علیه السلام، ساختن گوساله را؛ و غیر اینها، که در آن کتاب وغیره جمع شده [است].

و مفسرین ایشان، تصریح کرده‌اند که باب سی و چهار از سفر استثناء، از کلام موسی علیه السلام نیست و اینکه عزرا در وقت جمع کردن تورات، در باب نسبت، اعتماد کرده بود بر اوراق نسبتی که ناقص بود. لهذا اخطای بسیار کرده [است].

[دلیل سوم: تورات دارای حذف و اضافات است]

سیم [آنکه]، در بعضی مواضع [تورات] عمداً [مطالبی را] سقط کردند، و بجای آن دروغی چند گذاشتند که بر خبیر، پوشیده نیست. چنانچه در کتب فریقین است که شمایل حضرت ختمی مأب علیه السلام در تورات چنین بود [ه است]: «اکحل اعین ربعه حسن الوجه»؛ و آن را برداشتند و به جای آن نوشتند «طويلاً ازرق سبط الشعر» و بعضی چنین نقل کردند: «طويل عظيم البدن والبطن اصهب الشعر»؛ و [یا مثلاً در تورات موجود] حکم به رجم را برداشته و به جای آن، چهل تازیانه گذاشتند. و حکم قتل را در قصاص برداشته و به جای آن، دیه نوشتند. و از این رقم [تغيرات] بسیار است که در محل خود ضبط شده [است].

[دلیل چهارم: تورات، منسوخ و بی اعتبار است]

چهارم آنکه، تورات از کتب منسوخه است که باید از احکام و آدابش دست برداشت، به تفصیلی که مقام ذکرش [اینجا] نیست. و این وجوده [تورات] سبب سقوط و بی اعتباری اوست، بلکه پاره [ای] از آن [وجوده] سبب اند برای داخل شدن [تورات] در کتب ضلال، که باید آن را تلف کرد [واز بین برد]. چنانچه شیخ طوسی علیه السلام در مبسوط، بعد از حکم به اتلاف کتب ضلال فرموده: «و حکم التوراة والانجیل هکذا فانه یمزق لانه کتاب مغیر مبدل» [طوسی، ۱۳۸۷ق: ۲/۳۰] و علامه [حلی م ۷۲۶ق] و محقق ثانی [م ۹۴۰ق] و جماعته [دیگر]، جهت بی اعتباری [تورات] را وجه اخیر [یعنی کتب ضلال بودن آن] دانستند.

۱-۳-۳- جمع‌بندی به اینکه قرآن، وجوه تحریفات تورات را ندارد

و اگر کسی وجه [مختلف] آن را به لفظ تحریف ذکر نموده، مراد، تمام یا بعضی از آن وجوه است به مناسبتی که بر اهل لسان مخفی نیست؛ جزو وجه اخیر، که فی الجمله خفانی دارد. [یعنی] نه نقصان و دارا نبودنش، تمام منزل بر موسی علیه السلام را. و بر خیر بصیر، مخفی نیست که علماء در مقام رد بر یهود، جهت بی اعتباری [تورات] را، وجوه مذکوره دانسته‌اند که هیچیک از آن[ها] در قرآن مجید، موجود نیست.

اما وجه اول، پس واضح است و در سؤال ثانی اشاره می‌شود. و همچنین دوم و چهارم.

و اما [وجه] سیم، پس مخفی نماند که چند نفر از علماء اعلام اجماع، نقل کردند بر عدم وجود زیادی در قرآن، و این در سوره و آیه محقق است. و همچنین در کلمه با جهل به موضع آن، و منافاتش با فصاحت و بلاغت، و اما با عدم ضرر. پس اجماع معلوم نیست؛ بلکه جماعت کثیری قائلند به آن، از قدما.

قال الشیخ المفید رحمه‌للہ علیہ فی المقالات:

فاما الزيادة فمقطوع على فسادها من وجہ و یجوز صحتها من وجہ، فاما الوجه الذى نقطع على فساده أن يمكن لأحد من الخلق زيادة مقدار سورة فيه على حد يلتبس به عند الـ صحابـ أحد من الفصحاء، وأما الوجه الجواز فهو أن يزاد فيه الكلمة والكلماتـ والحرف والحرفـانـ و ما أشبه ذلك مما لم يبلغ حد الإعجاز و يكون ملباً عنه أكثر الفصحاء بكلمـ القرآن إلا أنه لابد متى وقع ذلك من أن يدل الله تعالى عليه و يوضح لعبادـ الحقـ فيهـ، ولست أقطع على كون ذلك بل أميل إلى عدمـه و سلامـة القرآنـ منهـ و معـى بذلكـ حديثـ عن الصـادقـ جعـفرـ ابنـ محمدـ علیہ السلام، وهذاـ المذهبـ بخلافـ ما سمعناـهـ عنـ بنـيـ نوبـختـ رحـمـهمـ اللـهـ منـ الزـيـادةـ فـىـ القرآنـ وـ النـقصـانـ فـيهـ، وـ قدـ ذـهـبـ إـلـيـهـ جـمـاعـةـ مـنـ مـتـكـلـمـيـ الإـمامـيـةـ وـ أـهـلـ الـفـقـهـ وـ الـاعـتـبارـ. انتهىـ. [مفید، ۱۴۱۴: ۸۱]

و مراد [از] بنی نوبخت (که معروفین علماء متکلمین شیعه‌اند و در غیبت صغیری بودند؛ و شیخ در مقالات بسیاری از اقوال ایشان را نقل می‌کند و جلالت قدر ایشان در کتب رجالیه مشرح مثل ابوسهل و صاحب یاقوت که علامه شرح کرده و حسین بن روح نایب سیم و حسن بن موسی صاحب مقالات و فرق وغیرهم) از زیاده [در قرآن]، همان زیادی غیر مضر به



فصاحت و اعجاز است، از کلمه و حروف و مقداری از آن. لازمه مذهب محققین علماء است که قرائت قرآن، منزل بر یک نهج بوده و این اختلاف موجوده در میان سبعه یا عשרה وغیر ایشان، از روی اختلاف رواه و اجتهاد قراء است. چه بسیار حروف و کلمه در بعضی قرائت هست که در دیگری نیست، ولکن نه به نحوی که در آن [تفاوت‌ها] ضرری در دین و خللی در عقاید و اعمال و عیبی در فصاحت و بلاغت [قرآن]، و تناقض و اختلافی در مطالب قرآن، لازم آید.

مثل آنکه در قرائت، ابن کثیر در آیه شریفه ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ خوانده، مطابق مصاحف مکه معظمه؛ و در قرائت، باقی قراء و سایر مصاحف، کلمه «من» ندارد و از وجود آن تغییر [در قرآن]، معنی و نقصی پیدا نشود. و در اخبار به این مطلب اشاره شده که در قرآن، زیادی نیست، مگر حروفی که از خطای کتاب پیدا شده و مواضع آن حروف در اخبار مشخص شده و در سؤال بعد، بیشتر از این، توضیح باید.

۳-۱-۴-[نتیجه نهایی اینکه، حذف برخی آیات قرآن، ضرری به اصل دین و اعجاز آن نمی‌زند]

پس ظاهر شد که اعتراض این یهودی [خيالی]، کاشف است از غایت جهل و عدم اطلاع او بر حال کتاب خود و کلمات علماء اسلام، و مغور شدن او به استعمال لفظ تحریف در این دو موضع، و ندانستن سبب بیاعتباری تورات موجود. و اینکه مجرد فقد بعضی از سور و آیات و حرمان مسلمانان از فیض آنها، ضرر و نفعی به اصل دین نرساند و مانع از خیر و منافع و اعجاز [قرآن] موجود نیست.

چه بسیار خیرات، که [به] سبب سوء کردار بعضی از مسلمانان، از تمام ایشان برداشته شده که اعظم آنها منافع، سلطنت ظاهره امام عصر است. و کسی تا حال دعوی نکرده درستی و راستی گفتار و کردار همه مسلمانان را و منزه بودن افعال و اقوالشان از ورود طعن و اعتراض با شنیدن و دیدن و دانستن آنکه غالب انام در همه اعضای و اعوام،تابع هوی و نفس و شیطانند. چگونه محل ایراد نشوند گروهی که نبی ایشان هفتاد روز قبل از وفات در محضر هفتاد هزار نفر برای خود خلیفه تعیین فرماید و در روز وفات هفتاد، بلکه هفت نفر اطاعت آن فرمان نکنند، و به عهدی که کردند وفا نکنند.

و نهایت آنچه از نقص قرآن لازم آید، سوء کردار پاره‌[ای] مسلمین [است]. و اما بر دین احمدی و شریعت محمدی ﷺ که جامع کمالات همه ادیان و منزه است از هر عیب و نقص و فساد در عقل و مال و عرض و جان، ابدًا عیبی و منقصتی لازم نیاید؛ چنانچه پوشیده نیست بر هر منصف خیر.

و چون ما جماعت شیعی را، که مدخلیتی در نقص قرآن نیست، امید که در ضمن کلمات و اقوال ائمه طاهرین علیهم السلام با تلقّی و قبول و عمل به آنها، از منافع و خیرات و مطالب محذوف محروم نباشیم. و الحمد لله و صلی اللہ علی محمد و آلہ.

۴- [سؤال دوم: با اثبات تحریف، انتساب قرآن به پیامبر منتفی می‌شود]

و نیز یهودی [خیالی] گفته که مسلمانان از پیغمبر خود چیزی به نشانه و یادگار و دستور العمل برای امور معاش و معاد خود ندارند، جز قرآنی که آن را به آنجناب نسبت دهند و خود می‌گویند که سند آن منتهی می‌شود به جماعتی که در شرع، وقوعی و احترامی برای کلام ایشان نیست. پس برای نسبت دادن ایشان قرآن را به نبی خود، راهی ندارند.

[جواب]

و بالله التوفيق، سخن در قرآن از این حیثیت، در چند مقام است:
اول، در بودن تمام این موجود از خداوند، به توسط آن جناب [یعنی پیامبر ﷺ]
دوم، دارا بودن موجود از قرآن، تمام آنچه را که نازل شده بر آن جناب.
سیم، مطابق بودن ترتیب سور و آیات موجود [قرآن]، با ترتیب منزل بر آن جناب.
چهارم، موافق بودن هیئات و کیفیّات کلمات و آیات موجوده در قرآن، از اعراب، بنا، مدد،
ادغام، فک و امثال آنها، با کیفیّت قرائت آن جناب که هیأت اصلیه و کیفیّت منزله قرآن است.

۴-۱-۱- [تمام قرآن موجود، منتبه به خداوند است]

اما بودن اصل این قرآن، که قوام آن (چنانچه باید) به ماده حروف و حرکات بینه او است و نحوی از اعراب که مطابق قانون عربیّت باشد، از آن جناب و انتساب آن به مقدس حضرتش، قطع نظر از آن سه مرحله، پس امری است محقق و معلوم و مثل وجود خود آن جناب، که اثباتش محتاج به سند و بیان طریق نیست؛ بلکه بر سایر ملل و نحل نیز مکشوف و هویدا

است. چنانچه هنری مارتین انگلیسی [م ۱۸۱۲؛ ق ۱۲۷] در رساله «رد بر مسلمین»^۱ می‌گوید که، «دعوی آن جناب نبوت را و آوردن او قرآن را معجزه خود، هر دو که متواتر است، اما نه از اخبار اهل اسلام بل به اعتبار خبر دادن ارباب تواریخ نصاری». و در جمیع طبقات علماء و مفسرین بودند و پیوسته با یهودی و نصرانی در مقام محااجه و معارضه و تحدى به همین قرآن بودند و در مقام رد طعن و ایراد آنها و سایر اصحاب مذاهب فاسده بر قرآن، جواب‌ها نوشته‌اند^۲ تا قریب به عهد صحابة.

۴-۱-۲-[تمام قرآن موجود، نازل شده‌های بر پیامبر است]

[اًنّا پیرامون «درا بودن موجود از قرآن، تمام آنچه را که نازل شده بر آن جناب» باید گفت که] و این سور و آیات موجوده [از قرآن] را پیشتر، صحابه شنیده بودند از آن جناب، بعضی در حفظ و بعضی نوشته بودند، و در شنیدن و شناختن شریک بودند. و لهذا در وقت جمع اول (که در عهد ابوبکر بود) احدی از صحابه انکار آیه[ای] از آیات موجوده [قرآن] را نکرد با آنکه در بسیاری از امور، حضوراً و غیاباً، بر یکدیگر ایراد می‌کردند. و این نبود مگر به جهت وضوح و ظهور بودن تمام موجود از قرآن، و ممکن نبودن ادخال سوره و آیه در آن، و محفوظ بودن موجود و لو متفرقًا در نزد ایشان، و آنچه معتبرض را به شباهه انداخته، شنیدن یا دیدن او است در کتب، که جمع و ترتیب قرآن موجود، از آن جماعت [خلفا] است.

۴-۱-۳-[قرآن موجود، به همان ترتیبی است که نازل شده]

[سیّم، مطابق بودن ترتیب سور و آیات موجود قرآن، با ترتیب منزل، بر آن جناب] و جوابش آنکه، غرض در جمع اول [قرآن] مضاده و مقابله بود با حضرت امیرالمؤمنین[ؑ] و مخفی کردن پاره[ای] مناقب و مدایح صریحه مخصوصه آن جناب و اولاد طاهرینش[ؑ] را. چه می‌دانستند

۱. ن.ک: لی، سامؤئل. رساله‌های جدلی مربوط به مسیحیت و آیین محمدی؛ نیز: سانلی، مجید (ش ۱۳۸۹). «رسالات جدلی در باب مسیحیت و اسلام (مجموعه مشاجرات قلمی هنری مارتین و علمای شیعی ایران)». پیام بهارستان، سال ۲، شماره ۷).

۲. ن.ک: اسفندیار، محمود رضا (ش ۱۳۸۶). «نگاهی به مجادلات قلمی هنری مارتین و عالمان عصر قاجار درباره نبوت خاصه». پژوهشنامه ادیان، سال اول، شماره ۲.

که تمام قرآن مشتمل بر آنها، نزد آن جناب است (و این خود یکی از فضائل خاصه است) و بروز و ظهور آن، منافی و مبطل دعاوی ایشان [خواهد شد].

پس در صدد جمع و ضبط [مصحف قرآن] برآمده، و به جهت سلطنت و اقتدار، این مقدار موجود را که به اعتقاد خود ضرری برای ایشان نداشت، جمع کردند و از مابقی [آیات محل به اهدافشان] اعراض نمودند، و بعضی اعذار برای ساقط شده، مهیا کردند که اگر چیزی از آن ظاهر شود، در جمع قرآن نیاورند؛ مثل نسخ تلاوة و غیره.

و در این جمع [قرآن] و هیاهو بر خلق، نماندند که در نزد ما نیز هست آنچه در نزد آن
جناب است؛ و غیر آنچه در نزد صحابه متفرق بود و ما جمع کردیم، دیگر چیزی نیست. و از
این جهت، آن جناب را برابر ما فضلی نیست و احتیاجی به او نداریم و در این ضمن، مقاصد
خود را بدست آوردن؛ از اخفاء مداعیح و مثالب. چه به جهت اقتدار و شوکت [خلفا] کسی از
آن رقم آیات را نتوانست اظهار و یا بر ایشان ایراد کند و خاصان نیز ماؤدون نبودند، بعد از منع و
اعراض امیر المؤمنین علیه السلام.

چنانچه استاد المحققین مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلیٰ اللہ تعالیٰ مقامہ تصریح فرمودند (و عبارتی کہ بعد نقل می شود از ایشان) و ہمین نکتہ، سرّ باطنی قرار دادن ایشان بود، و شاهد برای داخل کردن ہر آیہ در قرآن، کہ هرچہ را بخواهند داخل نکنند، معذور باشند؛ اگرچہ در ظاهر، برای آن، عذر دیگر [یعنی غصب خلافت] ابداء کردندا.

و بالجملة بر متأمل پوشیده نیست که آنچه در آن محضر، حاضر شده بود و جمع کردند، بر احدی پوشیده نبود که خود به واسطه یا بدون واسطه شنیده بودند. علاوه بر آنکه ادخال سنخ آیات، مقدور ایشان نبود و امیر المؤمنین ﷺ و خاصان از اصحاب رسول خدا ﷺ در این مطلب، با آنها شریک بودند. چه اگر ایشان تمام آن را از آن جناب نشنیده بودند و منسوب به آن حضرت نمی‌دانستند، با آنکه [حضرت] در حضور و غیاب، مکرر بر افعال و اقوال آنها [یعنی خلفاً] طعن می‌زدند، [ولی از حضرت امیر ﷺ] گاهی شنیده نشده که در سوره یا آیه، ایراد کنند که از قرآن نیست؛ و این [وضعیّت] نبود، مگر پس از وضوح و ظهور بودن تمام موجود [قرآن] از آن حناب در نزد همه آنها.

یلکه به خط خود مکرر آن را نوشتند، و آنچه ایجاد [به عمل آنها] می‌کردند، در اسقاط

و داخل نکردن پاره [ای] از آن [آیات قرآن] بود، در آنچه جمع کردند. چنانچه در جمع ثانی [مصحف قرآن]، که در عهد عثمان بود، به جهت بعضی اغراض، این ترتیب موجود [قرآن] داده شد و باز بعضی از آن، به اعتقاد آنکه از تأویل یا منسخ التلاوة است، ساقط شد. و به اتفاق خاصه بلکه عامه، ترتیب قرآن امیر المؤمنین عليه السلام خلاف ترتیب موجود است.

و شیخ مفید در کتاب مقالات می فرماید:

«فاما القول في التأليف فالموارد يقتضى فيه بتقديم المتأخر وتأخر المتقدم ومن عرف الناسخ والمنسوخ والمكى والمدى لم يرتب بما ذكرناه» [مفید، ۱۴۱۴: ۸۱].

و در موضع دیگر می فرماید:

«واتفقوا (اي الامامية) على ان ائمة الضلال خالفوا في كثير من تأليف القرآن وعدلوا فيه عن موجب التزييل وسنة النبي ﷺ» [مفید، ۱۴۱۴: ۳۲۹].

و در این دو مقام، کلام [یهودی خیالی] معترض وارد [است]، ولکن ضرری بر دین و طعنی بر اسلام وارد نمی شود، جز ایراد بر سوء و قبح افعال جمعی که ما نیز بر ایشان طعن زنیم و ایراد کنیم، که خود و ما را از بسیاری از خیر قرآن محروم کردند. اگرچه ما رجاء داریم، که از برکت ائمه طاهرین عليهم السلام [که قرآن ناطق هستند] محروم نمانده باشیم.

۴-۱-۴-[حروف، کلمات و قرائات قرآن موجود، مطابق با قرآن منزل است]
و مثل آن دو مقام است [که گذشت، استدلال برای]، مرحله چهارم [یعنی، موافق بودن هیئت و کیفیّات کلمات و آیات موجوده در قرآن، با کیفیّت قرائت آن جناب؛ که هیأت اصلیه و کیفیّت منزله قرآن است].

[الف] چه ظاهر است که قرآن مجید به زبان عربی و به قانون و قواعد لسان عرب نازل شده، و از این جهت، مضاده و مخالفتی ندارد. و اگر تصرف و اجتهاد علماء ادبیّت در آن نبود، هر که از اهل لسان یا [آنکه] دانا بود به قواعد عربیّة، قرآن مجید نزد او مثل سایر کتب مؤلفه به لسان عرب بود که در خواندن و استنباط مطالب از آن، برای او تعیی و اشکالی نداشت.

ولکن چون آن جماعت [اهل زبان] به اختلاف مشرب، هر کسی در جاهای قابل، وجوده مختلفه از اعراب و غیره نحوی، معین کرده که مطابق قانون لسان است، و تلاوت آن را نسبت

به آن جناب [ص] داده، [که] باعث شبّه و اشکال شده که شاید در این مطلب آن جناب امّت را به حال خود نگذاشته، بلکه قسم معینی از وجوده مختلفه ممکنه آن را، اختیار فرموده. و چون آن وجه [قرائت] معین، مشتبه و درست به دست نیامد، و به اعتقاد جمله از علماء امامیه از وجوده قراء سبعه یا عشّره، بیرون نیست، لهذا فرمودند از آنها تجاوز نکنند و هر کدام را اختیار کردند، کافیست در ادای تکالیف متعلّقه به قرآن.

پس اگر کسی دعوی کند انتساب قرائت هر یک از آنها را به آن جناب مخصوصاً، کلام [يهودي] معترض، در اينجا نيز [جا] دارد، ولكن، طعنی در دین و قرآن لازم نيايد. چه قرآيتی قرآن منزل على نحو الإعجاز، که قائم است به آن فصاحت، بلاغت، جزالت، اعجاز، تحدی و محلی است برای استنباط احکام، متوقف نیست [بر آن اختلاف قرائات]. بنابراین، رأی محققین جز بر ماده کلمات و حرکات و حروف آن، با مطابقت هیأتی از هیئات قواعد لسان عرب [نيست] و اين مطلب را، توقفی نباشد به مراجعته آراء قراء و کلمات ايشان، مگر آنكه معلوم شود آن جناب[ص] بعضی یا تمام آن را، به نحوی مخصوص قرائت نموده، که باید متابعت کرد. ولكن، اين تکلیف و حکمی است جدید، مثل سایر فروع جزئیه [احکام].

[ب] و بعضی از علماء، در وجوب تأسی در این مقامات [قرائات قرآن] اشکال فرموده و بر فرض وجوب، نه آن است که در صورت تخلّف، صدمه بر قرآنیّت قرآن برسد؛ بلکه سید مرتضی با لحن که تغییر معنی ندارد، ضرری در آن نماید؛ پس ظاهرش که آنچه از آن جناب[ص] به یادگار مانده، اصل قرآن موجود است که در وضوح و ظهور، محتاج به سند و طریق [برای خود] نیست و نبوده؛ و آنچه محتاج و منتهی است سند آن به آن جماعت، یکی از آن سه مرحله است [که پیشتر بیان کردیم]؛ که ما نیز بر [عمل] آنها [به حذف برخی از آیات قرآن] طعن زنیم.

[ج] و مناسب است در اینجا نقل عبارتی از سلطان المحققین و افضل العلماء الربّانیین الأستاد الأعظم الشیخ مرتضی اعلی الله تعالی مقامه که در بحث قرائت از کتاب صلوة در مقام طعن بر قراء ذکر فرمودند که در آن تصریح است بر اینکه جمع قرآن موجود از آن جماعت منافقین است و اینکه ایشان هرچه خواستند حذف کردند و تغییر دادند و اعتباری نیست به فعل ایشان. و البته مقصودشان در بی اعتباری همان است که ذکر شد.

[ابن جوزى، بى تا: ٩/١]

[شيخ انصارى ادامه مى دهد:]

«ثم صرح فى آخر كلامه بان السند لا يجب ان يتواتر وان ما قيل من ان القرآن لا يثبت الا بالتواتر لا يخفى ما فيه وانت خبير بان السند الصحيح بل التواتر باعتقادهم من اضعف الاسناد عندنا لأنهم يعتمدون فى السند على من لا نشك نحن فى كذبه.

واما موافقة احد المصاحف الثمانية فهى ايضا من الموهنات عندنا سيمما مع تمسکهم على اعتبارها باجماع الصحابة عليها الذين جعل الله تعالى الرشد فى خلافهم حيث انهم غيروا من القرآن ما شائوا وبنابراین اعرضوا عن مصحف مولانا ومولاهם امير المؤمنین ﷺ لما عرضه عليهم فاخفاه لولده القائم فداء ابى وامى وطبخت المصاحف الاخر لكتاب الوحي فلم يبق من الثلاثة المذكورة فى كلام الحريرى التى هي المناط فى صحة القراءة دون كونها فى من السبعة او العشرة كما صرّح هو به فى ذيل كلامه ما ذكرنا عنه ما نشارکهم فى الاعتماد عليه الا موافقة العربية التي لا تدل الا على كون القراءة باطلة لا كونها مأثورة عن النبي ﷺ مع ان طبع عثمان ما عدا مصحفه من مصاحف كتاب الوحي وامرها كما فى شرح الشاطبية كتاب المصحف عند اختلافهم فى بعض الموارد بترجح لغة القریش بان اغلب القرآن نزل عليها الدال على ان كتابة القرآن وتعيين قراتها وقعت احيانا بالحدس الظنی بحكم الغلبة وجه مستقل فى عدم التواتر وعله بنابراین كله انكر توادر القراءات جماعة من العامة والخاصه»

(انتهى موضع الحاجه من كلامه طاب ثراه) [انصارى، الصلاة، ١٤٣٦: ١١٩].

ودر چند سطر قبل [الشيخ مرتضى انصارى] فرموده:

واما الاخبار الامرة بالقراءة كما يقرء الناس ونحوها فملحوظتها مع الصدر والذيل يكشف عن ان المراد حذف الزيات التي كان يتكلم بها بعض اصحاب الائمه رض بحضورتهم [صلوات

الله عليهما السلام] الى ان يقوم القائم روناكم فيظهر قرآن ابيه امير المؤمنين علیهم السلام. [انصارى، الصلاة، ١٤٣٦ق: ١١٨].

۵- [سوال سوم: با اثبات تحریف، معجزه برای بیغمیر ثابت نشود]

و نیز یهودی خیالی گفته که، از پیغمبر مسلمانان، معجزه بتوانر معلوم نیست، جز قرآن، که دعوی کنند که آن معجزه نبی ما است که باقی مانده؛ و به انتهاء سند (آن چنانچه گذشت) به آن جماعت [خلفا می رسد] که اطمینانی نیست به صدق اخبار ایشان. [پس با این وضعیت] معجزه برای پیغمبر خود نتوانند ثابت نمود.

۱-۵ جواب

اما [در حوال این سؤال حنبد: مطلب قایا، بیان است]

۱-۱-۵] قرآن، منتب به سامان و در حد تواتر است

اولاً، پس گذشت، ظهور وضوح انتساب قرآن موجود به آن جناب[ص] و اینکه توسط آن جماعت، در طبقه اخیره، تواتر در مراتب دیگر قرآن است، که ذکر شد.

۱-۵-۲-۱| صدق نبود متوقف بر بقای معجزه نیست

و ثانیاً، صدق نبوّت هیچ پیغمبری، متوقف بر بقای معجزه [او] که آورده است، نیست. چنانچه از جمیع انبیاء گذشته از اولوالعزم و غیره، معجزه [ای] باقی نمانده [است] و دعوی مسلمانان، [به] بقای معجزه نبی خود را، اظهار فضیلت زائدی است برای پیغمبر خود، که برای پیغمبران [دیگر] سلف، نبوده؛ به جهت توقف نبوّتش بر آن.

و آنچه بر ایشان لازم است اثباتش در مقابل خصم، آوردن آن جناب[ص] است [به]
معجزه، مطابق دعوای خود. چه باقیمانده یا نمانده [باشد] و به هر طریق که سایر ملل که
معجزه برای نبی خود ثابت کنند، بهتر و بیشتر و روشن‌تر از آن را، مسلمانان دارند؛ چنانچه در
کتب مرسومه ذکر شده [است].

۱-۵-۳- [معجزه بودن قرآن، متوقف بر بقای قرآن نیست]

ثالثاً، معجزه بودن قرآن مجید، متوقف است بر چند امر، که هیچ کدام از آن‌ها] متوقف بر

بقای قرآن نیست. که اگر العیاذ بالله، تمام نسخ قرآن از میان مسلمانان برخواسته شود [مسلمانان] از اثبات معجزه بودن آن، عاجز نباشند. [آن موارد عبارتد از]:

«آ» ظهور آن جناب[ص] در مکه معظمه و دعوی رسالت از جانب خداوند به سوی خلق.

«ب» آوردن آن جناب[ص] قرآنی در مقام آوردن معجزه، و معارضه با کفار؛ و ادعای اینکه این را خدای بر من نازل کرده، و کسی مانند آن نتواند آوردن.

«ج» آنکه عرب، در طول مدت نبوت آن جناب[ص] و بعد از آن، مانند آن نیاوردن.

«د» آنکه نیاوردن ایشان مانند قرآن، در مقام معارضه از روی عجز و تعذر بود؛ نه از روی اعراض و بی اعتمانی.

«ه» آنکه این عجز و تعذر، خارق عادت است. چه این عجز، یا از جهت بودن قرآن است در مقام فصاحت و بلاغت در درجه[ای] که بشر را توانائی آوردن مانند آن نیست (چنانچه طریقه جمهور علماء است در اثبات اعجاز قرآن از این جهت)، یا به جهت صرف کردن خداوند است ایشان را از این عمل، هرچند قدرت داشتند بر آن، که اگر منع خداوندی نبود، مانند آن می آوردن؛ چنانچه سید مرتضی فرموده [است]. و در هر صورت، خرق عادت ثابت شود و احدی از ارباب ملل و نحل را در امر اول و دوم شبیه نیست و در نزد همه مکشوف و هویدا است؛ مثل ظهور امر پنجم در نزد ارباب عقول و فهم و دانش.

و شبیه[ای] که یهود و نصاری کرده و می کنند، گاهی در امر سیم است که از کجا عرب مانند آن نیاورده، شاید آورده و به ما نرسیده؛ و از مجرد نرسیدن، پی نتوان برد به نیاوردن. و گاهی در امر چهارم است که، شاید نیاوردن از روی اعراض باشد و بی اعتمانی، نه به جهت عجز که خواستند و برخاستند و نتوانستند.

و جواب این دو شبیه، در کتب نبوت خاصه مشروح شده [است] که به حسب عادت، محال است مانند آن آورده باشند، و به ما نرسیده باشد؛ با وجود این همه اعداء از اهل کتاب و مشرکین که در صدد تضییع و تکذیب بودند. چنانچه هیچ عاقلی باور نکند که از آوردن مانند یک سوره، مسامحه و مضایقه کنند با قدرت که به آن باطل می شد تمام دعاوی آن جناب به فرموده خودش.

و [آنها] خود را در معرض قتال، جدال، نهب، غارت اموال، سبی نساء و اطفال درآورند

و با تمامیت این مقدمات، ثابت شود معجزه بودن آن قرآن که آن جناب[ص] آورده بود، و به آن تحدی فرمود؛ و احدی را شبهه در آن نیست، چه حال موجود باشد یا نباشد. بلی، اگر نعوذ بالله تمام آن از میان مسلمانان برود و کسی چیزی آورد و دعوی کند که این مانند آن است، در حکمة بالغه واجب است ظهور مقداری که به آن باطل شود آن دعوی؛ [یعنی] اگر منحصر شود راه بطلان آن، به وجود قرآن.

۵-۴-[تحدی نشانه اعجاز است، حتی اگر قرآن متوافق نباشد]
و رابعاً، تحدی به قرآن، چنانچه از آن جناب[ص] شد برای اثبات نبوت خود، از عهد آن جناب تا حال تا آخر دنیا، به همان نحو برای هر مسلمی در مقام مخاصمه با هر کافری ممکن [است] و به آن، اثبات نبوت نبی اکرم خود را تواند کنند یا اینکه گویند: نبی ما محمد<ص> و معجزه او، این قرآن موجود [است] که احدی تاکنون مانندش نیاورده و نخواهد آورد.

و اما عجز درآوردن، که به او معجزه اثبات و خارق عادت می‌شود، پس امریست وجودانی. و این خارق عادت، تمنع است که از غیر آن جناب باشد، که به او نسبت داده در مقام تحدی، به اینکه از خود آن شخص باشد یا از ثالثی، چه لازم می‌آید تدلیس در معجزه؛ و آن مثل بروز معجزه در دست کاذب، قبیح است. پس محال باشد تمکین دادن خداوند مکلف را بر آن، پس نفس اعجاز، دلیل باشد بر انتساب قرآن به آن جناب، نه به عکس؛ که اولاً انتساب آن را به نحوی باید ثابت نمود تا اعجاز محقق شود؛ که اگر نشد، کار اعجاز لنگ شود. ما صدق دعوای رسالت آن جناب[ص] را بر قرآن، فهمیدیم، چه رسد به صدقِ راوی از آن جناب.

سبحان الله، این یهودی [خیالی] گرفتار کدام مسلمان شده که راه اعجاز قرآن را گم کرده و به جهت احتمال انتهاء سند آن به بعضی از منافقین، تصور خلل در اعجاز کرده، و ندانسته که قرآن معجزه نبی ما است، هرچند یک نفر آن را روایت کرده باشد؛ چه به این وجه و چه به وجود آینده، صحّت سند را در آن مدخلیتی نیست.

چه بسیار بود در عهد آن جناب و در عصر ائمه<ص>، که منافقی یا فاسقی واسطه رساندن معجزه بود به دیگری و محال بود که بتواند تدلیس کند، و آن را به خود یا به دیگری نسبت دهد.

بلکه در اوائل امر [رسالت]، آحاد صحابه حامل بعضی از سور بودند، و به قبائل می‌رساندند و به آن تحدی می‌کردند.

و بالجمله، اگر سند قرآن (بالفرض) منتهی شود به ابوهیره، که یگانه دهر بود در کذب، به نفس اعجاز قرآن، ثابت می‌شود صدق او، به نحو قطع در این اخبار. هرچند در عمر خود غیر از دروغ سخنی نگفته باشد؛ چنانچه ثابت می‌شد صدق دعوای رسالت خود آن جناب[ص] به آن قرآن. چه این قرآن معجز، که آن را به آن جناب نسبت داده یا از آن جناب است و هو المطلوب، یا از خود راوی یا از ثالثی، و به همان برهان جزمی که نفی می‌کند احتمال بودن قرآن را از غیر آن جناب؛ با معلومیت ثبوت انتساب، و اینکه ظهور آن به دست آن جناب بوده که شاید از غیری بوده و آن را به خود بسته، نفی می‌کند جزماً دو احتمال اخیر را، چنانچه [این مطلب] بر هیچ منصف بصیری، پوشیده نیست.

۱-۵- [تحریف به نقصان، مانع تحدی و اعجاز قرآن نیست]

و خامساً، اعجاز قرآن و تحدی به آن، موقوف نیست به تمام قرآن، که اگر قدری از آن ساقط و در دست نباشد، نتوان اثبات کرد. و محتاج نیست به تمام قرآن موجود، که اگر تمام اجزاء آن بالفرض متواتر نباشد، نقصی در معجزه پیدا شود. بلکه کفایت می‌کند در مقام تحدی و اثبات حقیقت دین اسلام و بطلان سایر ملل، وجود یک سوره، هرچند بسیار کوچک باشد؛ به نص آیه مبارکه **﴿فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِثْلِهِ﴾** و بعض سور، مثل فاتحة الكتاب، که تکلیف تمام مسلمین است که در شب و روز، باید آن را چندین دفعه بخوانند. در تمام عمر [و] در جمیع اعصار، سند آن [سوره]، هزارها از متواتر گذشته. حتی در طبقه اخیره که تلقی از آن جناب[ص] کردند که همه اصحابند و برای حجت و معارضه خصم، همین مقدار کافی که این سوره از آن جناب [است] و به آن تحدی فرموده و تا حال مانند آن کسی نیاورده.

زیاده از این، یهودی [خيالي] مثلاً حق سؤال ندارد که از قرآن شما چیزی ساقط شده، یا سند تمام اجزاء آن محقق نیست، یا پاره[ای] کلمات و حروف آن تغییر کرده. [زیرا] از این اختلافات و بیشتر از آن، در میان مسلمین هست و هیچ طرف آن نفعی برای او ندارد که در آن حقیقت دین یهود و بطلان اسلام باشد. مثل آنکه قبل از اقرار به رسالت، در مقام تعیین خلیفه

برآید و اگر غرض، توبیخ و تعییر است بر افعال بعضی از مسلمانان، کلامش حق [است]، اما ربطی به او ندارد؛ چه در آن [اختلافات]، وهنی بر اسلام نباشد، چنانچه اشاره شد.

۵-۱-۶- ادلایل اعجازگونه متعددی برای اثبات نسبت و صدق نبوت، در قرآن وجود دارد [و سادساً، در قرآن مجید موجود، قطع نظر از فصاحت و بلاغت، چندین راه اعجاز است؛ که هر کدام از آن به تنهائی کافی در اثبات مطلوب و ظهور نسبت و صدق دعوای نبوت [است]. و در بیشتر آنها، وافی است یک آیه [از قرآن]، چه رسد به سوره و تمام [قرآن].

اول، اخبار به غیب در مواضع بسیار؛ و صدق تحقق آن، حتی نصرانی سابق الذکر [یعنی سکندر کیلس یا هنری مارتن] اعتراف نموده به آن، در پنج یا شش موضع از آن؛

دوم، شفا از امراض و اوجاع؛
سیم، دفع کید اعداء و شر دشمنان؛

چهارم، خواص غیر متناهی در استعانت به آن؛ به خواندن یا خوردن یا نگاه داشتن، مثل بیدار شدن در هر وقت از شب که بخواهد؛ وجوده فهم و ذکاء و حفظ و وسعت رزق و حمل و اداء دین و امثال آن؛

پنجم، [نیکوحال شدن،] غضارت و تازگی که قاری گاهی از خواندنش ملالت نگیرد؛
هر چند هزار دفعه خوانده باشد؛

ششم، علوم و معارف غیر متناهی؛ که در عرب اثری و نشانی از آن نبود. بلکه در هر قرن، علماء اعلام بعد از تأمل به قدر قوّة، مطالب بسیاری از آن استنباط نمودند که سال‌ها بر دیگران مخفی بود؛

و هکذا؛ و چون فتح باب این آثار و خواص برای هر کس در هر وقت برای هر مقصدی، سبب اختلال نظام بود؛ که منافی غرض از بعثت و اظهار معجزه است. لهذا باب آن را به این نحو مسدود فرمود و لکن در هر طبقه، آنقدر از انواع اعجاز مذکوره قرآن دیده و شنیده شده، که از حد تواتر، متجاوز است. چون به جهت قلت حاجت، کسی در صدد جمع و در مقام تفحص و ضبط بر نیامده، بر بی بصیرتان فی الجمله مخفی مانده و هرگز نشود که بسی تعب و رنج و تفتیش و زحمت، این مطلب عظیم به دست آید.

۱-۵-۷-[اثبات نبوت پیامبر محتاج به اثبات اعجاز قرآن نیست]

و سابعاً، مسلمانان در مقام اثبات نبوت نبی اکرم ﷺ و ابطال سایر ادیان، ابداً محتاج به اثبات معجزه برای آن جناب نیستند از قرآن و غیر آن، چه رسد به اثبات بقای آن. چه از برای اثبات نبوت آن جناب، طریق دیگر است که در احکام و اتقان، پست تر از معجزه نیست؛ و آن [دلایل]، اخبار انبیاء گذشته است به آمدن آن جناب [ص] و صادق بودنش در دعوای نبوت. چنانچه شرح آن و بیان کلمات ایشان، و تطبیق آنها بر آن جناب، به نحوی [است] که برای منصف خبیر، ابداً جای ریبه و شکی نماند.

بحمد الله تعالى، [این مطلب] مثل سایر مطالب گذشته، در کتب علماء موجود [است]، و لكن محتاج است به مراجعه و نظر، که بی دردان در دین [یعنی غیر ولائیون] را فرصتی نیست. لهذا در این وادی [به] شباهت افتاده، خود و دیگران را به زحمت انداختند؛ و الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله.

۱-۵-۸-[غیر از قرآن، معجزات بسیاری از پیامبر ظاهر شده است]

و ثامناً، غیر از قرآن مجید که معجزه باقیه است، بسیاری [معجزات دیگر] از آن حضرت ظاهر شده که عدد آن را بعضی به چهار هزار و چهارصد و چهل رسانند. چنانچه ابن شهرآشوب در مناقب نقل کرده، و خود سه هزار از آن را در آنجا ذکر نموده و از عهد تصنیف آن کتاب تا حال، [زیادتر و] اضعاف آن، از قبر مطهر و از توصلات به آن جناب [ص] ظاهر شده [است]. و اگر منضم شود به آن، معجزات در حیات و ممات ائمه علیهم السلام و آثار دنیوی و اعمال نیک و زشت که آن جناب به آنها خبر داده و ترغیب و ترهیب فرموده (و کمتر کسی است که صدق بسیاری از آن را در خود یا در غیر خود ندیده یا نشنیده)، و همچنین کرامات علماء و عباد و زهاد که هر یک از آنها، خود مستقل‌آیه‌ای است برای وجود ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی و معجزه‌ای است برای صدق رسالت آن جناب [ص]، البته از حد احصاء و عدد تجاوز خواهد نمود.

و اگر هر یک از آنها به حد تواتر لفظی نرسیده، و شروط مقررده در آن در او جمع نشده [باشد]، لکن قدر مشترک آنها، تواتر معنوی است. و بسیاری از آنها محفوظ است به قرائن

قطعیّة و شواهد جزمیّة، که با نظر منصفانه در آن بالضرورة قطع حاصل شود؛ اتقن و اوضح از قطع در بیشتر متواترات معنویّه که عامله خلائق در آنها جزم پیدا کنند.

بلکه در هر عصر، اگر طالب حق، تفحص کند از معجزات آن جناب[ص]، بلاواسطه یا به واسطه صلحاء، بدست خواهد آورد به اسانید متنقنه محکمه که به منزله احساس و وجودانند، آنقدر که محتاج نخواهد شد به رجوع به معاجز سالفه؛ و پیوسته از دیدن آنها، جماعتی به شرف اسلام، مشرف می‌شوند و از اخیار ایشان مکرر دیده، و بحمد الله تعالی.

در کتاب دارالسلام و کتاب کلمه طیّة و کتاب جنة المأوى فی ذکر من فاز بلقاء الحجّة^۱ فی الغيبة الکبری، معجزات بسیاری از این رقم به اسانید صحیحة متنقنه، نقل کردیم که اگر منتشر شود بسیاری از قلوب مریضه را شفا و دل‌های مرده را حیات و چشم‌های کور را نور بخشید.

و اینکه در کتاب فصل الخطاب دیده شده، که تسییح حصی و رد شمس و انفجار آب از انگشتان مبارک به حد تواتر نرسیده، مراد تواتر لفظی است. و کثرت سندی که محل کلام در او بود، که آیا بودن چیزی، معجزه لازم دارد؟ توفر دواعی را بر نقل، پس در هر طبقه، باید آنقدر ناقل باشد که احتمال تواتری بر کذب از ایشان برود؛ و قطع به آن معجزه از این راه پیدا شود. پس غالب معجزات در نقل، باید به این حد رسد و حال آنکه چنین نیست.

جناب آقا سید محمد را در مفاتیح الأصول در رد آنکه گفت: اگر کتاب فقه الرضا^۲ از آن جناب باشد، باید متواتر باشد فرموده:

«لا نسلم تواتر كل ما كان من الامام^۳ ولو كان نقضاً ولا نقله بطريق صحيح اذ لا برهان عليه و توفر الدواعي انما يؤثر حيث لا يكون هناك مانع واما معه فلا و مما يكسر صولة الاستبعاد النصوص الواردة بوقوع النقيصة في القرآن وقال به ايضاً جملة من العلماء الاعيان اذ لو كان توفر الدواعي بنفسه موجباً لذلك لتواتر ما حذف منه وكذلك عدم تواتر الصحيفة السجادية وكثير من المعجزات النبوية وخلفاء خير البرية الخ واصرخ» [المجاهد،

[۳۵۱: ۱۲۹۶]

[جدای] از این عبارت، علامه [حلی] در انوار الملکوت در شرح یاقوت ابی اسحق نوبختی

در مقام دفع شبیهه عامة، که اگر نص بر خلافت امیرالمؤمنین ؑ راست باشد باید در نزد ما متواتر باشد فرموده:

«و ايضًا فان معجزات الرسول قد وقعت ولم تتواءر فليس كل خبر غير متواتر غير واقع انتهى» [حلی، ۱۳۶۳ش: ۲۱۶].

و اين کلام به حسب توهم معتبر، به مراتب افظع و اشنع است از عبارت فصل الخطاب، پس در نتيجه [ای] که گرفته، العیاذ بالله باید شریک باشند. پس مراد نفی تواتر است به حسب سند، نه نفی تواتر قدر مشترک مابین جمع معجزات که نتيجه آن قطع به صدور اصل معجزه است؛ هرچند هر یک معلوم نباشد یا نفی بعضی از آنها، که محفوف است به قران قطعیه خارجیه و چگونه چنین احتمال داده می شود در اینجا، با تصریح به این عبارت که «هو فی الوضوح بمکان لا يخفى على ذى شعور».

سبحان الله، برای محضر عدل جبار جل و علا که جای تدلیس و شبیه کاری نیست. چه عذر مهیا شده برای این افتراء، که عبارت مسلمانی را، چنین لباس کفری پوشانند و نسبت اعتقاد عدم وجود معجزه متواترة مطلقه به صاحبین دهنده و عوام کالأنعام را بشورانند و نسبت کفر و زندقه و الحاد به او دهنند. الحق، مستحق است کسی که تمام عمر را صرف در نشر معجزه و فضائل و سنن و کرامات اصحاب و علماء کرده، به او نسبت دهنند که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معجزه قائل نیست؟

و اگر معتبر یا غیر او، مدعیند که آحاد آن معجزات به نحو تواتر سندی ثابت شده، علاوه بر آنکه بر منکر آن حرجی نیست و ضرری ندارد؛ بلکه بعضی مثل حاجی نراقی ؑ در مناهج [الاحکام] [نراقی، بی تا: ۱۵۲]، تصریح کرده که ثبوت جمیع اجزاء قرآن به تواتر معنوی است نه لفظی، چه رسد به غیر آن. [پس] باید مدعی [و مستشكل به فصل الخطاب] زحمت کشیده، اسانید و روات یکی از آنها را در هر طبقه، به قدر ادنی مرتبه تواتر، بیان نماید.

این‌ها همه کاشف از عدم مراجعه به کلمات علماء و عدم انس به طریقه و اصطلاح ایشان است. عالم جلیل شیخ زین الدین علی بن یونس عاملی در فصل ۲ از باب ۳ کتاب صراط المستقیم فرموده:

«و اعلم ان تواتر القرآن عینی وغيره معنوی مثل اخباره صلی الله علیه و آله و سلم بالمغیّبات و انشقاق القمر

و تسبیح الحصاة و ينبع الماء من اصابعه و غيرها من المعجزات المشهورات فان كل فرد منها
و ان نقل بالآحاد الا انها اشترک فى معنى واحد هو خرق العادة» [عاملی نباطی، ۱۳۸۴: ۱/۴۴].

و قطب راوندی در کتاب خرایج مطالب علیه معجزه را، در نهایت انتقام و بسط، در ضمن فصولی بیان کرده و در آنجا بعد از اثبات اعجاز قرآن فرموده:

«فصل و انما يقول المنكرون لمعجزات النبيٰ و الانمة صلوات الله عليه ان الاخبار التي يذكرون و الاحاديث التي يعولون عليها في معجزاتهم ويصولون بها انما رواها الواحد و الاثنان و مثل ذلك لا يمكن القطع بعينه و الحكم بصحته و امر المعجزات و الخارج عن العادات يجب ان يكون معلوماً متيقناً غير مظنون بتوهם، و الجواب عن ذلك ان اخبارنا في معجزات النبيٰ و الانمة جاءت من طرق مختلفة و مواضع متفرقة و مظان متباعدة و فرق مخالفة و موافقه في زمان بعد زمان و قرن بعد قرن وكذلك رویت [=لذلك كررنا] المعجزات من جنس واحد من كل واحد منهم و لا يمكن ان يتواطى الناس على مثل هذا فلا يكون مخبرهم على ما اخبروا به جميعاً لأن ذلك ينقض عادتهم كما نقض العادات الاجتماع على الكذب في الجماعات الكثيرة» [راوندي، ١٤٠٩: ٣٨١٠].

بعد از آن مثالی ذکر فرمود، برای حصول علم ضروری به صدور قدر مشترک این اخبار که صدور معجزه‌ای است؛ هرچند هر یک معلوم نباشد که:

«فان اخبار جمهور من الناس فقال بعضهم ان رجلاً له مال من ذهب وورق وآخرون يخبرون عنه انهم رأوا له خيلاً وبغالاً وحميراً ان الخبر اذا ورد على الانسان بما ذكرنا احيط الى العلم بان المخبر عنه غنى موسرا لا يقدر احد على رفع علم ذلك عن نفسه اذا نظر بعين الاصناف في تلك الاخبار وان كان يجوز على كل واحد من المخبرين الغلط والكذب في خبره لو انفرد من مصاحبة غيره، فصل ومن اخبار المعجزات اخبار تقارب اخبار الجماعات الكثيرة نحو خبر الحصاة و اشبع الخلق الكثير بالطعم اليسيير و ذلك ان المخبرين بهذه الاخبار انما اخبروا عن حضرة جماعة ادعوا حضورهم كذلك فقد كانوا خلائق كثيرين مجتمعين شاهدى الحال و كانوا في من شرب من الماء و اكل من الطعام فلم ينكروا عليهم ولو كان الخبر كذباً لمنعت الجماعة التي ادعوا المخبرون حضورهم بذلك و انكروا عليه و لقالوا

لم يكن هذا ولا شاهدناه فلما سكتوا عن ذلك دل على تصديقهم وان ذلك يجري مجرى المتواتر نقلًا في الصحة والقطع انتهى» [راوندی، ۱۴۰۹: ۳/۱۰۳۹].

وغرضشان در فصل اول، اثبات صدور اصل معجزه است، که قدر مشترک بین اخبار معجزات است، وقطعی بودن آن؛ که آن را متواتر معنوی می‌گویند. ودر فصل دوم، اثبات قطعی بودن بعضی از آنها، از روی قرائن خارجیّة و شواهد قطعیّة؛ چنانچه سابقًا اشاره شد.

و خواجه در تحرید [الاعتقاد] بعد از ذکر اعجاز قرآن فرموده:

«وَالْمَنْقُولُ مَعْنَاهُ مَتْوَاتِرًا مِنَ الْمَعْجَزَاتِ تَعْصِدُهُ» [طوسی، ۱۴۰۷: ۲۱۶].

و آقا جمال در فصل ۴ از باب ۳ رساله اصول الدین، که برای شاه سلطان حسین نوشته، بعد از ذکر معجزه قرآن فرموده:

«وَدِيْكَرْ مَعْجَزَاتِ آنَ حَضْرَتِ بَسِيَّارٍ أَسْتَ بَعْضِيَّ بَيْشِ اَزْ بَعْثَتْ تَآنَكَهُ مَيْ فَرْمَايِدَ وَ بَعْضِيَّ
بَعْدَ اَزْ بَعْثَتْ مَثْلَ شَقْ قَمَرَ وَ تَسْبِيْحَ حَصَّيِّ وَ نَالَهَ سَتُونَ وَ اَخْبَارَ اَزْ مَغِيَّبَاتِ آيَنَدَهُ». وَ بَعْدَ اَزْ ذَكَرْ بَعْضِيَّ اَزْ آنَهَا فَرْمَودَهُ:

«وَ خَصْوَصَ هَرَيْكَ اَزْ اَيْنَ مَعْجَزَاتِ اَكْرَجَهُ بَهْ سَرْ حَدْ تَوَاتِرَ نَرْسِيَّدَهُ اَمَا قَدْرَ مَشْتَرَكَ آنَهَا
يَعْنِي ثَبَوتَ پَارَهُ[اَيْ] اَزْ آنَهَا مَجْمَلًا وَ هَمْجَنِينَ قَدْرَ مَشْتَرَكَ مَعْجَزَاتِ هَرَيْكَ اَزْ اوْصِيَّاءَ مَتْوَاتِرَ
اَسْتَ وَ مَجَالَ شَكَ وَ شَبَهَهُ درَ آنَ نِيَّسْتَ». [خوانساری، ۱۱۲۵: ف ۴، ب ۲]

و در فصل ۱۳ در باب ۲ از مقاله ۳ گوهر مراد فرموده:

«مَعْجَزَاتِ پَيْغَمْبَرِ مَا بَرِ دُوْ گُونَهُ اَسْتَ يَكِيَّ ظَاهِرَ بِالْعَيْنِ وَ آنَ قَرَآنَ مَجِيدَ اَسْتَ الخَ
دَوْمَ مَعْجَزَهُ ظَاهِرَةً بِالْمَعْنَى وَ آنَ مَجْمُوعَ وَقَائِعَ وَ اَمْوَرَ وَ اَحْوَالَى اَسْتَ كَهْ وَقَوْعَ آنَ بِالْضَرُورَةِ
خَارِقَ عَادَتَ اَسْتَ مَانِدَ شَقَّ قَمَرَ، وَ اَمْثَالَ آنَ وَ هَرَيْكَ اَزْ آنَ وَقَائِعَ وَ اَمْوَرَ وَ اَحْوَالَ اَكْرَجَهُ مَنْقُولَهُ
بَهْ اَخْبَارَ آحَادَ اَسْتَ لَكَنْ قَدْرَ مَشْتَرَكَ مِيَانَ آنَهَا مَتْوَاتِرَ اَسْتَ وَ عَلَمَ بَهْ مَضْمُونَ آنَ حَاصِلَ الخَ». [لامیجی، ۱۳۸۳: ۳۸۶]

و علماء عامه نیز در این مطلب موافقند. پس معلوم شد از این کلمات وغیر آن (که چون بنا بر اختصار بود نقل نشد)، که اگر کسی مدعی شود تواتر شخصی هر یک از آن معجزات را که ذکر شد، دعوی کرده چیزی را که تمکن ندارد از بیرون آمدن از عهده آن، و دعوی نکرده آن را

مهره فن و اساتید علم. و سبب شود از برای تجری خصم و نسبت دادن او، مسلمانان را به قبول جزاف؛ پس برسد به آنچه می‌ترسید.

۶- [خاتمه رساله]

چون حسب الأمر [استادنا الأعظم الحاج میرزا محمد حسن الشیرازی] مأمور به ایجاز و اختصار بودم، [اکتون دیگر] رشته سخن راقطع نمودم.
و الحمد لله اولاً و آخرأ و صلی الله علی محمد و آلہ، حرّرہ العبد المسمیٰ حسین ابن محمد تقی النوری الطبرسی؛ فی شهر ربیع الاول فی سنه ۱۳۰۳ فی بلده طیبه سرمن رای، علی ساکنها الف التّحیة والسلام.



جمع‌بندی

رساله جوابیه حاجی نوری، شامل یک مقدمه در داستان نگارش جوابیه است که یک صفحه اول جوابیه را به خود اختصاص داده است و نوزده صفحه دیگر رساله، پاسخ به سه سؤال یا شبهه اشکال‌کننده بر فصل الخطاب است.
شبهه اول مستشکل این است که: با اثبات تحریف، قرآن بی اعتبار می‌گردد. محدث نوری، جواب این شبهه را در چند بخش داده است: ۱- معنای تحریف در قرآن و تورات، متفاوت است. ۲- دلایل تفاوت معنای تحریف در قرآن و تورات. ۳- جمع‌بندی به اینکه قرآن، وجود تحریفات تورات را ندارد و نتیجه نهایی اینکه، حذف برخی آیات قرآن، ضرری به اصل دین و اعجاز آن نمی‌زند.

شبهه دوم مستشکل این است که: با اثبات تحریف، انتساب قرآن به پیامبر منتفی می‌شود.
حاجی نوری، جواب این شبهه را در چند فصل داده است: ۱- تمام قرآن موجود، منتبه به خداوند است. ۲- تمام قرآن موجود، نازل شده‌های بر پیامبر است. ۳- قرآن موجود، به همان ترتیبی است که نازل شده. ۴- حروف، کلمات و قرائات قرآن موجود، مطابق با قرآن منزل است.
شبهه سوم مستشکل این است که: با اثبات تحریف، معجزه برای پیغمبر ثابت نشود.
صاحب فصل الخطاب، جواب این شبهه را در چند مطلب داده است: ۱- قرآن منتبه به پیامبر و در حد توافق است. ۲- صدق نبوت متوقف بر بقای معجزه نیست. ۳- معجزه بودن قرآن،

متوقف بر بقای قرآن نیست. ۴- تحدی نشانه اعجاز است، حتی اگر قرآن متواتر نباشد. ۵- تحریف به نقصان، مانع تحدی و اعجاز قرآن نیست. ۶- دلایل اعجازگونه متعددی برای اثبات نسبت و صدق نبوت، در قرآن وجود دارد. ۷- اثبات نبوت پیامبر محتاج به اثبات اعجاز قرآن نیست. ۸- غیر از قرآن، معجزات بسیاری از پیامبر ظاهر شده است.^۱

۱. با معرفی رساله جواییه محدث نوری، اکنون این سؤال مطرح می شود که پرداختن به آن، چه فایده های دارد؟ و یا اینکه چه موضوعاتی را برای ما روشن می نماید؟. به عنوان نمونه، به چند مورد از این موضوعات اشاره می شود:
 - ۱) نظر محدث نوری پیرامون تحریف قرآن: در برخی از کتاب های معاصر، مکرر گفته شده که حاجی نوری از نظریه خود پیرامون تحریف قرآن پرگشته و پشیمان شده است (به عنوان نمونه ن.ک: معرفت، ۱۴۲۸: ۱۰۳-۱۰۴).
 - بنابراین، یکی از مسائلی که با تأمل در رساله جواییه قابل بررسی است، وضعیت استمرار نظر حاجی نوری درباره ادعای خود بر تحریف مصحف قرآن مربوط به دوران قبل از عثمان است. چرا که این رساله، حدود دوازده سال پس از نگارش کتاب فصل الخطاب، نوشته شده است و اگر در آن، محدث نوری بر نظر قبلی خود اصرار داشته باشد، که دارد، به این معنی است که او از نظریه خود بر تحریف قرآن، برنگشته است.
 - ۲) ارتباط رساله با کتاب کشف الارتیاب: پس از نشر کتاب فصل الخطاب، ردیهایی درباره این اثر نوشته شد. از میان آن ردیهای طبق اسناد موجود و بنابر گفته آقا بزرگ تهرانی، محدث نوری فقط به یکی از ردیهایها، یعنی کتاب کشف الارتیاب، پاسخ داده است (ن.ک: تهرانی، ۱۴۰۸: ۲۳۲/۱۶؛ نیز: ۲۲۰/۱۰)؛ و دیگران نیز به تبع آقا بزرگ تهرانی، این ادعا را تکرار نموده اند (به عنوان نمونه ن.ک: معرفت، ۱۴۲۸: ۱۰۳). به عبارت دیگر، همه ایشان معتقدند که رساله جواییه محدث نوری، در جواب اشکالات کتاب کشف الارتیاب شیخ محمود مغرب تهرانی است. اما، اکنون با توجه به متن رساله جواییه و متن کتاب کشف الارتیاب، مشخص می شود که این رساله در جواب کتاب کشف الارتیاب مغرب تهرانی نیست.
- ۳- اطلاعات تاریخی عصر محدث نوری:

به نظر می آید که جدای از استدلال های محدث نوری در رساله جواییه و جنبه های کلامی محتوای آن، این رساله از جنبه های تاریخی نیز حائز اطلاعات قابل توجهی است. به عنوان نمونه، دو اطلاع از آن ذکر می گردد: ۱- از محتوای مقدمه رساله (ن.ک: نوری، ۱۳۰۳: ۱)، دانسته می شود که میرزا بزرگ شیرازی، موافق نظریه تحریف قرآن بوده است. همچنین، به نظر می رسد که غالب دیگر علمای عصر محدث نوری، حداقل در دوره حیات ایشان، همنظر با او بوده اند. زیرا در طول سه دهه نگارش فصل الخطاب، تنها دو یا سه نقد بر این کتاب نوشته شده است. (ن.ک: استادی، ۱۴۰۱: سراسر متن). ۲- با مطالعه متن رساله جواییه، به نظر می رسد که در عصر محدث نوری، مناقشات بین الأدیانی وجود داشته است که شواهدی از آن را می توان از رساله جواییه، به دست آورد. (به عنوان نمونه ن.ک: نوری، ۱۳۰۳: ۶)

منابع

كتاب:

١. ابن جوزى (بى تا). النشر فى القراءات العشر. تهران: دارالكتب الإسلامية.
٢. استادى، رضا (١٣٩٦ش). آشنایی با تفاسیر به ضمیمه مسأله عدم تحریف قرآن. قم: ارزشمند.
٣. انصاری، مرتضی (١٤٣٦ق). كتاب الصلاة. قم: مجتمع الفكر الإسلامي.
٤. تهرانی، آقا بزرگ (١٤٠٨ق). الذريعة الى تصانیف الشیعه. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
٥. حلّی، حسن بن یوسف (١٣٦٣ش). أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت. قم: الشریف الرضی.
٦. خوانساری، محمد بن حسین (١١٢٥ق). اصول الدین. تهران: کتابخانه مجلس، ش ۱۶۲۲۳۳.
٧. راوندی، سعید بن عبدالله (١٤٠٩ق). الخرائج و الجرائح. قم: مؤسسه امام مهدی ع.
٨. طوسی، خواجه نصیر الدین (١٤٠٧ق). تجرید الإعتقاد. تهران: مکتب الاعلام الاسلامی.
٩. طوسی، محمد بن حسن (١٣٨٧ق). المبسوط فی فقه الإمامیة. تهران: المکتبة المرتضویة.
١٠. عاملی نباتی، علی بن محمد (١٣٨٤ق). الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم. مصحح: میخائيل رمضان، نجف: مکتبة الحیدریة.
١١. لاهیجی، عبدالرزاق (١٣٨٣ش). گوهر مراد. تحقیق مؤسسه امام صادق ع، تهران: سایه.
١٢. مجاهد، سید محمد (١٢٩٦ق). مفاتیح الأصول. قم: مؤسسه آل البيت ع.
١٣. معرفت، محمدهادی (١٤٢٨ق). صيانة القرآن من التحریف. قم: التمهید.
١٤. مفید، محمد بن محمد (١٤١٤ق). اوائل المقالات. بیروت: دارالمفید للطباعة والنشر.

١٥. نراقی، احمد بن محمد Mehdi (بی‌تا). *مناهج الأحكام والاصول*. قم: بی‌نا (چاپ سنگی).
 ١٦. نوری، حسین بن محمد تقی (بی‌قا). *فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب*. نجف: چاپ سنگی.
 ١٧. _____ (١٣٠٣ق). رساله جوابیه. نجف: کتابخانه حکیم.
 ١٨. _____ (١٣٧٣ق). رساله جوابیه. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ٩١٢٥.
 ١٩. _____ (قرن ١٤). رساله جوابیه. تهران: کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ٢٨٦١٧.
 ٢٠. هندی، رحمت الله (١٤١٣ق). *إظهار الحق*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- مقالات:**
٢١. استادی، کاظم. «معرفی و نسخه‌شناسی رساله در جواب شباهات بر فصل الخطاب». پژوهشنامه نسخه‌شناسی متون نظم و نثر فارسی، دوره ٦، شماره ٦٦١٦، سال ١٤٠٠: ٣٠٤-٣٣٢.
 ٢٢. _____ . «واکاوی و مأخذشناسی ردیه‌های بر کتاب فصل الخطاب محدث نوری». *مطالعات قرآنی*، انتشار آنلاین از تاریخ ٦ اسفند ١٤٠١ش.
 ٢٣. اسفندیار، محمود رضا. «نگاهی به مجادلات قلمی هنری مارتین و عالمان عصر قاجار درباره نبوّت خاصّه». پژوهشنامه ادیان، سال ١، شماره ٢، ١٣٨٦ش.
 ٢٤. سائلی، مجید. «رسالات جدلی در باب مسیحیّت و اسلام (مجموعه مشاجرات قلمی هنری مارتین و علمای شیعی ایران)». پیام بهارستان، سال ٢، شماره ٧، ١٣٨٩ش.